أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 در جلسه‌ی قبل راجع به این فقره از امام صادق علیه‌السلام كه می‌فرمایند: أَمَّا اللَوَاتِی فِی الرِّیاضَةِ: فَإیاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِیهِ، فَإنَّهُ یورِثُ الْحِمَاقَةَ وَ الْبَلَه‌

 قبل از اینكه میل و اشتها به مرتبه‌ی نیاز برسد، شما از خوردن پرهیز كنید.

 راجع به كیفیت و كمیت و وقت و موعد تغذیه و هدف از تغذیه، عرض شد خدمت رفقا و دوستان كه راجع به این صحبت خواهد شد و پیش از آنكه ما به این مطلب بپردازیم راجع به اصل ریاضت، كه این ریاضت آیا بطور كلی لازم هست یا نیست؟ بعضی‌ها برای ما یا شفاهتاً یا كتباً می‌نویسند حالا نمی‌شود انسان به آن مقامات بدون ریاضات برسد؟ حتما باید با ریاضت برسد؟ حالا اینها تصورشان از ریاضت سختی و مشقت است، نه مشقت نیست منظور ترتیب اموری است كه انسان بر وفق آن امور، كار خودش را تنظیم و برنامه‌ریزی كند و منطبق با آن برنامه حركت كند و كسی نتواند او را از پیروی آن برنامه باز دارد، كه همه‌ی مساله به این سومی برمی‌گردد، چون انسان خودش گاهی اوقات یك برنامه ریزی می‌كند، فلان برنامه را انجام بدهد، فلان مساله را، فلان مطلب را بگوید، نسبت به فلان كار اقدام كند، ولی در بین راه ممكن است افرادی بیایند و ممانعت كنند، وسوسه‌اش كنند سنگ جلوی پا بیاندازد، حتی تهدید كنند، حتی ممكن است تهدید كنند، ولی انسان وقتی كه تشخیص یك مسیر صحیح را می‌دهد، نباید دیگر به چیزی فكر كند نه اینكه بخواهد فكر بكند و بعد حالا نسبت به آن تصمیم بگیرد،

 اگر نظر رفقا باشد یك مرتبه من این قضیه را خدمت رفقا عرض كردم كه یكی از بستگان، من آنجا بودم در زمان مرحوم آقا، ایشان تشریف آورده بودند در منزل ما برای ناهاری كه اقربا و منتسبین آمده بودند و ایشان هم آمده بودند در آنجا، اتفاقا یك قضیه‌ی جالبی اتفاق افتاد كه در ارتباط با همین مساله، كه تذكرش الان به نظرم آمد كه خدمت رفقا عرض كنم بد نیست، ما نشسته بودیم در خدمت ایشان، صحبت از این بود كه اگر فرزند پدر یا مادرش را بخواهد دعوت كند به منزل، چگونه این مطلب را اظهار كند؟ بگوید ما شما را دعوت می‌كنیم فلان روز برای صرف ناهار یا شام یا صبحانه تشریف بیاورید؟ به این نحو بگوید؟ یا اینكه اصلا دعوت كردن در اینجا صحیح و درست نیست؟ اعتقاد بنده این بود كه دعوت كردن در اینجا یك نوع اهانت تلقی می‌شود كه انسان به پدر بگوید برای فلان روز ما شما را دعوت می‌كنیم كه به منزل تشریف بیاورید، نظر بعضی از افراد دیگر كه در آنجا در حضور ایشان بودند این بود كه نه، انسان باید دعوت كند، چطوری باید دعوت كند بالاخره به یك نحوی به یك عبارتی، من می‌گفتم نه! هزار جور عبارت داریم اصلا لازم نیست به عبارت دعوت باشد، مرحوم آقا می‌خندیدند، خلاصه در مباحثات ما سكوت كرده بودند و می‌خندیدند تا اینكه‌

 بالاخره ما غلبه كردیم و مرحوم آقا فرمودند این درست می‌گوید، فرزند نباید پدر را دعوت كند منزل فرزند منزل پدر است و پدر بر او ولایت دارد و هم بر خودش و هم بر فرزندش ولایت دارد دعوت كردن یعنی غریبه، چطور اینكه انسان رفیقش را دعوت می‌كند یا غریبه را دعوت می‌كند برای مجلس، برای ناهار خُب آن بجای خود، این قضیه را من از مرحوم والد در اینجا یك مرتبه به نظرم آمد كه خدمت رفقا عرض كنم، تا بدانیم كه مساله‌ی پدر و مادر شوخی نیست، مساله، مساله جدی است و یك واقعیت است تا این حد، بعد خود مرحوم آقا فرمودند خُب نظر تو چیست در این قضیه؟ گفتم كه نظر من این است كه انسان بیاید اطلاع بدهد بگوید ما فلان روز قوم و خویش‌ها را گفتیم بیایند در آنجا، حالا هر طوری كه نظر شماست، گفتند بله این خوب است و به این كیفیت صحبت كردن اشكال ندارد، این مساله مطرح شد

 علی كل حال ایشان تشریف آوردند آنجا و یكی از بستگان سببی نشسته بود و این مطلب را مطرح كرد كه آقا حالا فرض كنید كه ما وضعیتمان عوض شده حال و هوایمان عوض شده، ارتباط ما با شما برای فامیل مشخص شده است و خُب بسیاری از افراد بودند كه اینها در همان زمان سابق با مرحوم آقا چندان میانه‌ای نداشتند و ایشان را صوفی می‌دانستند، بنده این مساله را آوردم اگر نظر رفقا باشد در جلد اول (كتاب اسرار ملكوت) كه ایشان را صوفی می‌دانستند و درویش می‌دانستند، مرحوم آقا می‌گفتند كه درویش خب سبیل دارد، كشكول دارد، مو تا اینجا دارد، تبرزین دارد، ما تبرزین اصلا نمی‌دانیم چیست؟ كشكولمان كجا بود؟ سبیلمان كجا بود؟ درویش‌ها می‌آیند سبیلشان را تا اینجا،

 من دیده‌ام درویش‌ها و حتی اقطاب آنها را كه معمم هم بودند، و یك مرتبه در یكجا بودیم كه قضیه اش را برای رفقا عرض كردم مربوط به اقطاب همین سلسله بود و سبیل تا اینجا و اتفاقا هم یك كتابی من از ایشان دیدم و ایراد گرفته بودند كه این سبیل گذاشتن اشكال دارد چرا شما انجام میدهید؟ ایشان جوابی كه داده بود جواب، جواب صحیحه به نظر نمی‌رسید ایشان در آنجا نوشته بودند كه دینی را به موئی نبسته اند، ولی پاسخ این مساله این است كه بله دین را به موئی نبسته‌اند ولی دل و نفس شما را كه به مو بسته‌اند، می‌گویی نه! خُب برو بزن، كاری ندارد این قیچی، فردا بزن، پس دل و نفس شما را بسته‌اند ولی دین را نبسته‌اند درست است، و انسان باید بر طبق قانون عمل كند وقتی در شرع سبیل گذاشتن كراهت شدید دارد چرا انسان بیاید و مخالفت كند؟ آیا درست است كه شما كه بخصوص در یك همچنین زیی هستید و عمامه و كذا و مردم از شما یك همچنین چیزی ببینند، حالا آدم چی را می‌خواهد اثبات كند؟ چی می‌خواهد بگوید؟ حالا كه چی؟ بگوید من درویشم! خُب درویش در دلت باش، انسان باید درویش باشد، بله، من هم می‌گویم باید درویش باشد، ولی درویش در دل، نه درویش در گِل، درویش در باطن، نه درویش در ظاهر، درویش یعنی از خودت بیرون‌

 بیا، فقر داشته باشد، آن جامه‌ی فقری كه رسول خدا بر خود پوشید و فرمود الفقر فخری‌[[1]](#footnote-1) فقر فخر من است، برو آن جامه را بپوش، نه اینكه كلاه كذا و تبرزین كذا و قیافه‌ای كه بخواهی خودت را ... همین قیافه‌ات را كه عوض كردی از درویشی خارج شدی و اهل دنیا شدی، اهل دنیا چندجور است بعضی‌ها ریش می‌تراشند و اهل دنیا هستند و بعضی‌ها ریش را آنقدر دراز می‌كنند كه به پا می‌رسد آنها هم اهل دنیا هستند، در بعضی از این كتب هست، آنچه كه ما روایت داریم آنست كه محاسن به اندازه‌ی یك قبضه باشد، حالا بنده دراز كنم فرض كنید تا این پائین، خب این كه چی یعنی؟ می‌خواهم به افراد چی را نشان بدهم؟ این غلط است، باید هرچیزی به حسابش باشد و به اندازه باشد، آن چیزی را كه انسان به جای پرداختن به واقع، می‌خواهد به خود بپردازد آن می‌شود دنیا، حالا هرچی می‌خواهد باشد، شمایی كه الان بر خلاف روایات سبیلت را بلند می‌كنی داری به خود می‌پردازی، می‌خواهی بلند شو برو سبیلت را بزن، می‌بینی نفست یك جوری شد! آخ! امروز عوض شدم، آخ هان این آخ‌ها چی است؟ بخاطر اینكه درویش نیستی، درویشیت قلابی است، درویش واقعی آن درویشی است كه طبق دستور عمل كند، باطنش را متصل به خدا كند، قلبش را از ماسوی‌اللَه تهی كند، حالت فقر و نیاز را در دل بوجود بیاورد، اما اینكه بخواهد دل را متوجه ظاهر كند، دل را متوجه لباس و كیفیت ظهور خاص در میان افراد بكند، این خودش توجه به ماسوی‌اللَه است، این خودش جداشدن از فقر است این خودش دورافتادن از همان مكتب و مرام است، ببینم شما كه الان این كار را انجام می‌دهی امام صادق هم می‌كرد؟ امام صادق هم سبیلش را تا چانه‌اش می‌آورد؟ یا امیرالمؤمنین می‌كرد این كار را؟ یا اینكه این كار را امام رضا می‌كرد؟ یا نه شما داری می‌كنی؟ شما در مقابل آن مكتب داری مطلب جدیدی عرضه می‌داری كه ما این هستیم! اشكال ندارد انسان بعضی مطالب را كه به نظرش می‌رسد، مطالب صحیح و راه و روش صحیح، چه در زی و در چه اطوار، اینها را انجام بدهد، در صورتی كه از ناحیه‌ی شرع خلافی برای آن نیامده باشد، مخالفتی از ناحیه‌ی ائمه برایش نیامده باشد این اشكال ندارد، ولی با توجه به این مسائل و ندیده گرفتن مصادر و ندیده‌گرفتن آنچه را كه از ناحیه بزرگان رسیده است، اینها همه خلاف است، سبیل گذاشتن خلاف است و برخلاف سنت است و برخلاف احادیث است و انسان نباید این كار را انجام بدهد، چنانكه تراشیدن ریش، آن هم خلاف است والبته تراشیدن ریش حرام است ولكن گذاشتن سبیل حرام نیست و كراهت شدید دارد.

 باید انسان طبق دستور عمل بكند و طبق آنچه را كه به او گفته‌اند عمل بكند و بداند یك عملی را كه انجام بدهد و این عمل برخلاف نفسش باشد از دهها نماز و صدها نماز كه بر اساس توجه دل به این ظواهر انجام می‌دهد تاثیرش بیشتر است، شما همینطور خیال می‌كنید نماز می‌خوانید و رفتید الصلاة قربان كل تقی‌[[2]](#footnote-2) رفتید و به بالا رسیدید؟ رفتید و مراتب را طی كردید؟ نه آقاجان! نماز این كار را انجام نمی‌دهد، نماز انجام می‌دهد در صورتی كه این نماز بر اساس توجه بنده به خدا باشد نه بر اساس توجه بنده به خود، وقتی كه من به‌

 خود توجه دارم حالا هی نماز بخوانم، وقتی كه من به خود توجه دارم به لباسم توجه دارم هی نماز بخوانم، وقتی كه به قرائت خود توجه دارم ...

 من یكجا دیدم كه یك امام جماعتی داشت نماز می‌خواند و در بلندگو هم پخش می‌شد و داشت ادای كیفیت بعضی از همین امام‌جماعت‌های كشورهای دیگر را درمی‌آورد! گفتم به به عجب نمازی! عجب خدائی! عجب وضعیتی! گفتم در خانه‌ات هم همینطوری می‌خوانی؟ توی خانه‌ات كه هستی و كسی نیست و كسی نمی‌شنود؟ هان؟ شاید آن هم برای تمرین و اینها می‌شود انسان پیش خودش تمرین كند تا اینكه بیرون اینطوری بخواند! حالا این نماز چیست؟ یك صورت ظاهری دارد و یك شكل و نمای ظاهری دارد و همین! غیر از این چیزی نیست، تازه بعد از نماز، ضبط را روش می‌كند بگذارد بیبند آنجوری درآمد یا نه؟ توی‌ وَ لَا الضَّالِّينَ‌ توی‌ إِيَّاكَ نَعْبُدُ، بالا بردن و پایین آورن صدایش شد یا نه؟ آن را می‌گذارد این را هم می‌گذارد با هم مقابله می‌كند! رفع اشكال می‌فرماید! و تصحیح در صوت و صعود و نزیل می‌فرماید! اینها چیست؟ اینها همه اش دنیاست، همه‌ی اینها دنیا است، همه‌ی اینها توجه به ماسوی‌اللَه است، همه‌ی اینها توجه به غیر خدا و توجه به ظواهر است و تاثیری در آنجا ندارد، نماز، آقا بیا عادی بخوان یا حالا از شما عكس می‌گیرند یا نمی‌گیرند بیا نمازت را بخوان، خانه چطوری نماز می‌خوانی؟ حالا عبایت كنار رفت، رفت كه رفت به جهنم این كه درست كردن ندارد، صافش كنیم، این طرفش كنیم، این حرفها را ندارد، نمازی را كه انسان می‌خواند در آن نماز توجهی نباید داشته باشد به غیر از خدا و به غیر از آن مسائل و مطالبی كه در حال نماز آن مطالب را ادا می‌كند، وقتی دارد توجه می‌كند به ایاك نعبد و ایاك نستعین، درست بگوید، شوخی نكند با خدا، به جدّ بگوید، تصور نكند كه‌ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ‌ الفاتحة، ٥ این كه حالا بعضی‌ها می‌گویند: كه ما چون واقعا ایاك نعبد نمی‌گوییم، و واقعا قصد نمی كنیم كه واقعا خدا را عبادت كنیم، وقتی اینطور نیستیم پس بنابراین نباید قصد جدی كنیم باید قصد حكایی كنیم و إخبار كنیم، إخبار از اینكه فرض كنید ما دستور داریم ایاك نعبد بگوییم و الان هم طبق دستور عمل می‌كنیم، این نماز ربات است، این نماز نیست، به آن مقداری كه می‌توانید باید ایاك را درست بگویید نیت كنید كه خدا اضافه كند، بله اشكال ندارد می‌گوییم خدایا ما نمی‌توانیم آن ایاك نعبد ی كه امیرالمؤمنین گفت بگوییم واقعا نمی‌توانیم تا روز قیامت هم نمی‌توانیم، آن ایاك نعبدی كه امام صادق عرضه داشت به خدا، آن ایاك نعبد را ما نمی‌توانیم بگوییم، خُب یك در میلیونش را كه می‌توانیم بگوییم، می‌گوییم خدا ما الان این را نمی‌توانیم بگوییم ولكن ما این را می‌گوییم تو جامه حقیقت به او بپوشان، خودمان را جلو ببریم، خودمان را در پیشگاه خدا دست‌كم نگیریم، موقعیت خودمان را در پیشگاه خدا دست‌كم نگیریم و از این دست‌كم گرفتن مأیوس نشویم، نه، بدانیم كه خدا به ما لطف دارد، خدا ما را عزیز دارد و خدا ما را موفق كرده است كه الان در كنار او بایستیم. و می‌توانستیم این كار را نكنیم و خیلی‌ها هستند كه توفیق برای این دو ركعت نماز را پیدا نكردند و نخواهند كرد، حال كه این توفیق برای ما پیدا شده چرا از

 این سفره استفاده نكنیم؟ چرا بهتر فایده و نفع نبریم؟ چرا آنطوری كه بزرگان فرموده‌اند عمل نكنیم كه وقتی مشغول به نماز می‌شوید باید این معانی را به واقع و به حقیقت ادا كنید تا اتصال به ملكوت این الفاظ و وصل شدن به مفاهیم و وصل شدن باطن و مثال و بالاتر از مثال كه ملكوت است كه بالاتر از جنبه مثالی و صوری است، بالاتر از جنبه‌ی مثالی و صوری خود را به مفاهیم و به معانی این كلمات وصل كنید بروید داخل، بروید و یك مقداری نزدیك بشوید

 فرض كنید شما اگر بخواهید یك نماز بخوانید، نماز از الحمدلله رب العالمین اینطور نیت بكنیم كه: ما كه بلد نیستیم حمد خدا را بكنیم خُب این كه هیچ! الرحمن الرحیم خب ما كه معانی رحمان و رحیم را خوب نمی‌فهمیم آنطوری كه بقیه فهمیدند خُب این هم هیچ! إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ‌ الفاتحة، ٥ اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ‌ الفاتحة، ٦ خدا ما را هدایت كن به راه راست خُب ما كه در راه راست هستیم، این دیگر هدایت بكن ندارد، خُب بعد از تشیع و این وضعیتی كه داریم خب بالاتر از این هم مگر مساله ای هست؟ صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ‌ الفاتحة، ٧ به همان‌هایی كه نعمت دادی و از گمراهان قرار ندادی، خُب ما به این نیت بخوانیم چی شد؟ چهار ركعت گذشت، چهل ركعت اگر بعد از این بخوانیم چه نتیجه‌ای برای ما حاصل شد؟ چه حال و هوائی پیدا كردیم؟ چه تغییری در خود بعد از نماز پیدا كردیم؟ مگر نفرمودند وقتی كه نماز می‌خوانید بعدش ببینید آیا تبدل حالی برایتان شده یا نشده اگر شده خدا را شكر كنید و اگر نشده بدانید این نمازی كه خواندید نمازی بوده كه از روی عادت خوانده شده است مگر این حرفها را نزدند؟ خُب آیا با این خواندن نماز و با این كیفیت، انسان به این مرتبه می‌رسد؟ با این نحوه كه ما كه نمی‌توانیم ایاك نعبد بگوییم چون پیغمبر می‌گفت ما هم می‌گوییم، چاره نداریم، نگوییم نمازمان باطل است، سوره حمد را حتما باید بگوییم، او می‌گفت ایاك نعبد ما هم می‌گوییم، او می‌گفت الحمدلله ما هم می‌گوییم، او می‌گفت‌ قُلْ هُوَ اللَه أَحَدٌ الإخلاص، ١ ما هم می‌گوییم، خُب همین؟ او می‌گفت و ما هم می‌گوییم! خُب یك بچه هم بگوید یك نوار هم بخواند همین است، یك سی‌دی هم بگذارید همین است، ضبط هم بخواهد بخواند همین است من هم بخوانم همین است، آن ضبطی كه الان دارد می‌گوید ایاك نعبد چیزی می‌فهمد؟ مطلبی درك می‌كند؟ عبودیتی را می‌فهمد؟ یا فرض بكنید كه‌ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‌ الفاتحة، ٢ دارد می‌گوید معنای حمد را می‌فهمد؟ معنای شكر را می‌فهمد؟ چی می‌فهمد؟ صد دفعه باز همان آهن است و سیم است و پلاستیك، خبری نیست، این كه گفتند شما بگو این چه نمازی است؟ هان! رفقا، دارند توجه می‌كنند كه من منظورم چیست؟

 این كه بزرگان می‌فرمودند كه وقتی نماز را می‌خوانی به قصد انشاء باید خواند و به قصد اینكه الان این نماز بر تو نازل شده است و الان تو متوجه این نماز شده‌ای و الان تو مكلف به این نماز شده‌ای و الان سوره‌ی حمد بر تو نازل شده و خدا می‌گوید این كه بر تو نازل شده برای من بخوان، این را كه من بر تو نازل كردم حالا بیا برای من بخوان، من به تو یادت دادم كه بگویی الحمدلله حالا می‌گویی بلد نیستم؟ من به تو یاد دادم كه بگویی ایاك نعبد و ایاك نستعین حالا می‌گویی از من برنمی‌آید؟ من به تو یاد دادم كه چگونه خودت را در

 معرض هدایت قرار بدهی‌ صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ‌ خدایا من را در این نماز در راهی قرار بده كه بر آنها نعمت كردی، خُب بله در آن راه قرار بده یعنی استمرار ببخش، از این راهی كه من الان دارم، مرا به این طرف و آن طرف منحرف نكن، دائماً انسان باید از خدا بخواهد، دائماً انسان باید این مساله را طلب كند، پس شما خیال كردید كه چی؟ نماز یك مساله‌ای است كه دو ركعت را بیا بخوان و رفع تكلیف شد و برو پی كارت، نماز همه اش دعا است، همه‌اش خواست است، خدایا مرا در راه عرفای الهی خودت قرار بده، صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ‌، انعمت علیهم چه كسانی است؟ به روایت صریح از رسول اكرم صراطٌ علی‌[[3]](#footnote-3)، صراط، صراط علی است و شیعیان علی، شیعیان علی چه كسانی هستند؟ سلمان، ابوذر، مقداد، اینها هستند ما را در آن راه قرار بده آیا ما در راه سلمانیم؟ واقعا الان به خودمان فكر كنیم، هستیم یا نیستیم؟ ما در همان افق حركت می‌كنیم؟ افكار ما در همان افق است؟ اگر سلمان الان بیاید بنشیند پیش ما، همین امروز جمعه، بیاید بنشیند پیش ما با ما صحبت كند به ما نمی‌خندد؟ خُب او یك شیعه و ما هم یك شیعه، او یكی و ماهم یكی، اگر از كیفیت توحیدمان بپرسد از كیفیت شناخت امام بپرسد، بابا آمد دو كلمه با ابوذر حرف زد ابوذر دوام نیاورد و داشت سیم‌ها قاطی می‌شد، بلند شد رفت پیش پیغمبر، گفت نگاه كن ببین دارد چه می‌گوید؟ حضرت به سلمان گفت باهاش مدار كن، چه خبر است؟ این تحمل ندارد، اباذر با آن مقامش با آن وضعیتش، این كلام، كلامِ پیغمبر است: لو علم اباذر ما فی قلب سلمان لقتله او كفّره‌[[4]](#footnote-4) اگر اباذر می‌دانست كه در دل سلمان چیست و سلمان در چه افكاری است و در چه افقی است و به چه مطالبی معتقد است، چه مطالبی معتقد است، اگر می‌دانست ....

 راجع به این قضیه تصور كردیم؟ شما الان تصور كنید، خب آن اطلاعاتی را كه تا بحال از دین و پیغمبر و معادو مبدا و ولایت و اینها به ما داده اند خُب ما بلدیم مگر چیز دیگری هم هست؟ تازه آنچه را كه اباذر در قلبش است اگر ما می‌دانستیم ما این بلا را سرش درمی‌آوردیم، ما چه می‌دانیم؟ ما از ولایت چه می‌دانیم؟ ما از حقیقت امام علیه‌السلام چه می‌دانیم؟ ما از كیفیت ربط چه می‌دانیم؟ بعد از گذشت هفتاد سال از سِنّمان تازه می‌گوییم امام اشتباه می‌كرد و مطالبش اشتباه بود و مسائلش با علوم امروز مخالف بود! دست شما درد نكند! خُب حالا این خندیدن ندارد؟ حالا این خندیدن ندارد واقعا؟ نه تنها بعضی بلكه همه‌ی افراد و همه‌ی اشخاص. من این قضیه را می‌خواستم در آخر صحبتم بگویم ولی حالا در ابتدا آمد.

 ما در مشهد مشرف بودیم، یك روز یك شخصی آمده بود به دیدن مرحوم آقا یكی از بزرگان اهل علم بود كه الان فوت كرده و به رحمت خدا رفته، آمده بود به دیدن ایشان، در ضمن صحبت بحث از مساله‌ی ولایت امام علیه‌السلام شد، ولایت امام، البته صحبت روی مساله‌ی ولایت فقیه رفت و بالنسبه ولایت امام هم‌

 مطرح شد و ایشان از افتخارات علمی خودش را و آن یافته های سالها درس و تحقیق خودش را در روایات و ... این را نقل می‌كرد كه اگر امام علیه‌السلام به یك نفر بگوید برو زنت را طلاق بده یا از شوهرت طلاق بگیر این اصلا از امامت ساقط می‌شود!! و دیگر به این نباید توجهی كرد خُب یعنی اگر امام زمان علیه‌السلام الان تشریف بیاورند و به یك نفر بگویند كه دیگر از این به بعد ادامه زندگی برای شما و برای عیالتان صلاح نیست و باید از هم جدا بشوید، خُب همین كه ایشان این حرف را زد دیگر امام زمان نیست! چرا؟ چون امر به خلاف شرع كرده است! ادامه‌ی زندگی دست ما است، شرع این ادامه‌ی زندگی را در دست ما قرار داده، بخواهیم زندگی می‌كنیم نخواهیم جدا می‌شویم، مگر امام می‌تواند حكم كند؟ مگر امام می‌تواند خلاف شرع بیان كند؟ اصلا اصل امامت بر این است كه مطابق با شرع عمل كند، اگر امام آمد یك روز حرف خلافی زد، حرف مخالف با شرع زد، چگونه آن حجیتی كه بر اساس آن حجیت كلام امام علیه‌السلام تنفیذ دارد آن حجیت باقی و برقرار می‌ماند؟ چگونه اینطور می‌شود؟ مرحوم آقا فقط نگاه می‌كردند و می‌خندیدند، چه بگویند؟ می خندیدند، نه جوری كه او خیال بكند كه مطلب غیر از این است، گاهی اوقات خنده از روی استهزاء می‌كنند، گاهی اوقات نه، آدم واقعاً خنده‌اش می‌گیرد، بعد از هفتاد سال یا هفتاد و پنج سال سن ایشان بود، آن موقع بعد از این همه درس خواندن و این همه احادیث و فلان، انسان بگوید اگر امام علیه‌السلام بگوید از امامت ساقط می‌شود! این است؟ این میزان معرفت ما به امام است كه خُب البته اگر رفقا این مساله را مطالعه كرده باشند نمیدونم در جلد اول یا دوم اسرار من راجع به این قضیه صحبت كرده ام.

 واقعا اگر سلمان بیاید و در اینجا بنشیند و راجع به اعتقادات ما صحبت بشود، به ما نمی‌خندد؟ خُب حال اگر سلمان یكی از آن مطالبی كه در ذهن و در دل دارد و به آن مسائل رسیده است نه اینكه از پیغمبر شنیده یا از امیرالمؤمنین، خودش رفته رسیده، سلمان اینطور نبود كه بشنود، به مطلب رسیده بود، یكی از آن حرفها را به ما بزند ما چه وضعی پیدا می‌كنیم؟ این را برای این عرض می‌كنم كه بدانید این روایت معنای دیگری دارد غیر از آنچه كه در میان عوام معروف است، آنچه كه در میان عوام معروف است این است، تفسیری كه راجع به آن می شود: كه اگر اباذر بداند كه در قلب سلمان چیست، بواسطه عدم تحمل ادراك این مطلب یا تكفیر می‌كند و می‌گوید كافر شدی همانطوری كه ایشان گفت اگر امام زمان این مطلب را بگوید از امام زمانی ساقط می‌شود، یعنی تكفیر، بر خلاف شرع حرف زدی، برخلاف نص صریح قرآن حرف زدی، بر خلاف ضرورت حرف زدی، و كسی كه بر خلاف ضرورت عملی انجام بدهد و حرفی بزند خُب این در این صورت از اسلام سقوط می‌كند، خب این معنای كفّره، دوم اینكه لوقتله یا اینكه می‌آید می‌كشد می‌گوید مهدورالدم شد، و مرتد شد، حالا هم كه مرتد شد حكمش اعدام است، همانجا شمشیر را برمی‌دارد دو نصفش می‌كند و می گذارد كنار، چون از اسلام بیرون آمد و حرفی زده كه این اصلا با توحید نمی‌خواند، حرفی كه زده اصلا با وحدت نمی‌خواند، حرف اصلا بر خلاف وحدت زده، از وحدت وجود حرف زده! باید اعدامش كرد! این لقتله او كفّره،

 مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه این روایت را جور دیگری معنا كردند توجه كنید، ایشان می‌فرمودند، البته من توضیح می‌دهم و از توضیح من شما معنای ایشان را درك می‌كنید، اگر سلمان بیاید در اینجا بنشیند و یك مطلب و یكی از آن اسراری كه فهم او و ادراك او در تحت سعه‌ی من نیست، در تحت سعه‌ی من نیست را بگوید از آنجایی كه من اعتماد به سلمان دارم و می‌دانم حرف بی‌خود نمی‌زند یا در اینجا اعتمادم از بین خواهد رفت مثل این آقا كه همانجا كه یك حرفی بر خلاف شرعی كه در ذهن دارم و بر خلاف مبانی كه در ذهن و نفس خودم درست كردم، چون انسان ممكن است خیلی چیزها درست كند، این شرعی كه الان ما در ذهن درست كردیم آیا شرع واقعی است؟ آیا دین واقعی است؟ معارفی كه ما الان در ذهن داریم آیا معارف، معارفِ واقعی و حقیقی است؟ ما كه معتقدیم به اینكه امام علیه‌السلام از پشت این دیوار خبر ندارد آیا این واقعی است؟ ما كه معتقدیم به اینكه امام علیه‌السلام یك پشه را نمی‌تواند بگیرد از روی هوا، این دین واقعی است؟ ما كه معترفیم و اعتراف می‌كنیم و كتاب می‌نویسیم بر اینكه امام علیه‌السلام اشتباه هم ممكن است بكند و مانند سایر افراد است آیا این دین، دین واقعی است؟ ما كه معتقدیم بر اینكه آن طهارتی كه در آیه آمده: ... إِنَّما يُرِيدُ اللَه لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً الأحزاب، ٣٣ خداوند اراده و مشیت او تعلق گرفته كه شما را به طهارت مطلقه برساند و هیچ گونه نقص و شینی نسبت به آن تحقق عصمت مطلقه كه یك مرحله‌ای است كه در آن مرحله لایبقی فی الوجود الی اللَه در آن مرتبه یعنی از مقام اخلاص و انطباق عمل بر طبق رضای الهی بالاتر رفته، نفس فعل انسان، فعلُ اللَه شده است این را می‌گویند آن مقام طهارت. ... إِنَّما يُرِيدُ اللَه لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً الأحزاب، ٣٣ می‌گویند كه این اراده، اراده‌ی تشریعی است یعنی خدا شما را راهنمایی می‌كنند، هدایت می‌كند، ای رسول خدا، ای پنج‌تن، ای ائمه، ای سایر افراد ما شما را راهنمایی می‌كنیم، اراده‌ی تشریعی ما بر این است كه شما به اینجا برسید، كار كردید می‌رسید به مقام قرب، كار نكردید نمی‌رسید به آنجا، دست خودتان است، ارتباطی به ما ندارد، قربان عمه‌ام بروی، خُب این اراده نسبت به همه‌ی افراد است، نسبت به شمر و یزید هم خدا یك همچنین اراده‌ای دارد، چرا برای ائمه بیاید بگوید؟ چرا راجع به پنج‌تن در اینجا آمد و این حرف را زده؟ این گوهر ناسُفته‌ای كه جنابعالی سُفتید آیا می‌دانید این قضیه به این مطلب برمی‌گردد و نقض به این می‌شود كه پس خدا راجع به سایر افراد اراده ندارد سایر افرادی كه آنها به این دنیا آمدند به صرف اینكه جزو این گروه نیستند و داخل در این سلسله قرار ندارند خدا نسبت به آنها اراده ندارد كه به مقام طهارت برسند اینها باید در همان ظلمت بمانند در همان وضعیت باید قرار پیدا كنند اینها همه خلاف است، آیا اینها این دین، دین واقعی است؟ یا شریعت شریعت ساختگی است؟

 اگر ما آمدیم با یك همچنین مساله‌ای مواجه شدیم و یكی از آن مطالبی كه سلمان در دل دارد، آمد با ما مطرح كرد ما در مقابل او چه موضعی می‌گیریم؟ همین الان، همین الان روز جمعه، آمد در كنار ما نشست و یك مطلبی گفت، خُب من كه نمی‌دانم چه می‌گوید، نه من خبر دارم، اگر خبر هم داشته باشم نمی‌توانم بگویم،

 حالا یك مساله‌ای، یك مطلبی آمد بگوید، یك قضیه‌ای آمد برای ما گفت كه شنیدن این قضیه و شنیدن این مساله در قوای باطنی و مثالی ما نمی‌گنجد و نمی‌توانیم دركش كنیم، ادراك كنیم، درك غلط است، بگویید ادراك، ادراك نمی‌توانیم بكنیم، یكی از این دو حال را به خود می‌گیریم یا اینكه همان موقع او را از عدالت ساقط می‌كنیم و او را به جنون یا خَبَل، بلاهت و یا به ارتداد، مرتد شدی، تمام شد، كارت تمام شد! یا او را متهم می‌كنیم و همانجا گردنش را می‌زنیم این می‌شود: لقتله، می‌كشد و او را از بین می‌برد البته این معنایی كه دارم می‌كنم این معنا معنای عامیانه است نه آن معنائی را كه آن بزرگ فرمود یا اینكه نه، ما از كشتنش صرف‌نظر می‌كنیم و قتلش را محوّل می‌كنیم به مسائل حقوقی و قانونی و این حرفها و برای خودمان دردسر نمی‌خواهیم درست بكنیم! چرا حالا ما این كار را بكنیم؟ مسئله به مراجع قانونی واگذار بشود و آنها تصمیم بگیرند ولی حداقل اینكه ما او را تكفیرش می‌كنیم، و می گوییم این كافر شده است این همان معنای اول.

 اما ایشان چه می فرمود؟ می فرمود: ما در اینجا یكی از این دو قضیه را داریم یكی از این دو مطلب را، یا اینكه او را كافر می‌كنیم چون در تحت مُدركات ما نمی‌گنجد، چطور اینكه همیشه این كار را انجام می‌دهیم و بجای اینكه خود را ببریم و در تحت آن مرتبه‌ی شناخت و معرفت او قرار بدهیم، مرتبه‌ی خود را بر آن مرتبه غلبه می‌دهیم و او را از آن مرتبه ساقط می‌كنیم و او را تكفیر می‌كنیم ما معمولا كتابهائی كه می‌خوانیم، معمولا به مطالبی كه می‌رسیم، چگونه نسبت به آنها برخورد می‌كنیم؟ آیا برخورد ما منصفانه است؟ آیا از روی تحقیق نگاه می‌كنیم؟ یا نه! تا می‌بینیم یك قضیه‌ای نقل شده بر خلاف نظر ما می‌گوییم دروغ گفته است! تمام شد.

 هیچ نمی‌گوییم شاید راست گفته و چون راست گفته بروم ببینم چرا؟ و قضیه كجاست؟ این زحمت را به خود نمی‌دهیم، زحمت بالا آمدن را به خود نمی‌دهیم و این مصیبت است، درد ما و درد اجتماع ما این است كه اجتماع ما نمی‌خواهد خودش را بالا بیاورد، می‌خواهد همین‌جا بماند، می‌گوید من همین قدر هستم و همین‌جا می‌مانم، می‌گوییم بابا بالاتر از این هم وجود دارد، بالاتر، طبقه بالاتر، طبقه بالاتر، می‌گوید نه! همین‌قدر است و من می‌خواهم همین‌قدر بمانم، فكرم می‌خواهد در همین‌قدر باشد، ذهنم می‌خواهد در همین‌قدر توقف كند و اصلا بیش از این نمی‌خواهم، شما چه می‌گویید؟ نمی‌خواهم اصلا تو حرف بزنی، نمی‌خواهم اصلا تو مطلب بگویی، من می‌خواهم در این حد بمانم، این درد، دردِ ما است شیعه‌ی امیرالمؤمنین در یك حد خودش را نگه نمی‌دارد و بجای بالا كشیدن خود، دیگری را از بالا به زمین نمی‌كشاند و به جای ارتقاء روحی كه او باید پیدا كند، دیگران را از مرتبه ساقط نمی‌كند، ولی ما اینجور نیستیم، وقتی كه با یك واقعیت برخورد می‌كنیم، وقتی با یك قضیه برخورد می‌كنیم، وقتی با یك معنا برخورد می‌كنیم، چگونه جبهه می‌گیریم؟ می‌گوییم درست است یا نه؟ تا می‌بینیم نمی‌فهمیم، می گوییم این دروغ می‌گوید، این سواد ندارد، این اشتباه كرده، حالا فوقش هم بخواهیم خیلی نسبت به او حسن‌ظن داشته باشیم می‌گوییم اشتباه كرده، نمی‌گوییم عجب! شاید ما تا بحال اشتباه كردیم! این را نمی‌گوییم، عجب! ما اینجوری فهمیدیم برویم ببینیم‌

 قضیه چی است! عجب! تابحال اینطور به ما گفتند! این یك مساله‌ی جدیدی است ببینیم درست است یا نه؟ ببینیم واقعیت دارد یا نه؟ كه اگر واقعیت داشت آن وقت بیائیم خودمان را اصلاح كنیم، این كار را انجام نمی‌دهیم.

 فورا می‌گوییم دروغ است و در این مساله این را بدانید آن ریاضتی كه من خدمتان عرض كردم مساله‌ی ریاضت این است یعنی انسان در مقابله‌ی با حقایق آن پوشش‌هایی را كه تا بحال بر نفس خود بواسطه‌ی جریانات مختلف اجتماعی و شخصی و ارتباطهای خانوادگی و شخصیت و شئونی كه آن پوشش‌ها بواسطه‌ی آن شؤون برای خود قرار داده آن پوشش‌ها مانع از رسیدن به حق نشود این می‌شود ریاضت، لُبّ و اصل و اساس مساله‌ی ریاضت این است، نه ریاضت به كم‌خوردن است، نه ریاضت به نخوردن است، نه ریاضت به غار رفتن است، نه ریاضت به مطالب شاق و اینها انجام دادن است، اینها نیست، آنچه كه در لسان ائمه علیهم‌السلام در تعریف ریاضت آمده این است كه انسان در اتجاه با قضایای واقعی خود را نبازد، خدا تو را حُرّ آفرید، خدا تو را آزاد آفرید، سیدالشهداء علیه السلام چه می‌گوید: لا تَكُن عَبدَ غَیرِك وَ قَد جَعَلَكَ اللَه حُرّاً[[5]](#footnote-5) چرا خودت را، باختی؟ چرا خودت را آن موقعیت متعالی خودت را، كه باید به مقامی برسی كه مورد غبطه و رَشك ملائكه واقع بشوی آمدی آن موقعیت را از دست دادی و به فرومایه‌ترینِ افرادِ در این دنیا سر تعظیم فرود آوردی؟ چرا؟ برای چی؟ امام حسین این را می‌خواهد بگوید، عاشورا برای این قضیه درست شده است، منِ پسرِ پیغمبرِ با این مقام بلند شوم بیایم زیر سلطه‌ی یزید؟ یزید سگ‌باز، یزید قمارباز، یزید شطرنج‌باز، من باید بیایم و بگویم خلافت تو را قبول كردم، امر تو امر من است، نهی تو نهی من است، وای وای! واقعاً چه خبر بوده؟ قضیه چه بوده؟ حكم تو حكم من است، وقتی كه یزید نامه فرستاد برای ولید والی مدینه در آن نامه نوشته بود باید از حسین‌بن‌علی بیعت بگیری با این مضمون، امر او امر من است، نهی او نهی من است، هرچه را كه او می‌خواهد انجام بدهد باید از طرف من انجام بدهد، من آنچه را كه می‌گویم باید اطاعت كند، بلند شو بلند شود، بنشیند بنشیند اینجوری اگر بیعت كرد، كرد، اگرنه سرش را جدا كن و برای من بفرست!

 خُب حالا امام حسین زیر بار یك همچنین بیعتی می‌رود؟ این دو روز دنیا ارزش این را دارد انسان یك همچنین بیعتی را زیرش را امضاء كند؟ لاتكن عبد غیرك عبد غیرخودت نباش! آن هم عبد كی؟ عبد یك حاكمی كه برای رسیدن به خلافت و به حكومت خودش، از هیچ جنایتی در این دنیا فروگذار نمی‌كند، هرچه می‌خواهد باشد، باید بروی بیعت او را امضاء كنی، باید بروی زیر این سند مُهر كنی، خدا تو را بنده‌ی من قرار داد من كه مافوق طبیعتم، مافوق عوالمم، مافوق هرچه مقید و هرچه محدّد به امكان است، مافوق این قرار داد، می‌گویم تو بیا پیش من، با آمدن پیش من، تاج افتخار آنوقت سرت بگذار، آن وقت، مردم می‌گویند چی؟ می‌

 گویند بیا پیش من، جای دیگری نروی، بیا در روضه‌ی من، بیا در جلسه‌ی ما، در روز جمعه به جای اینكه جاهای دیگر بروید من بگویم بلند شوید بیاید اینجا، شلوغ‌تر بشود، كفش‌های دم در بیشتر بشود، ماشین‌هایی كه اینجا می‌آیند، همه بیایند ببینید كه چقدر اینجا زیادتر شده و افراد بیشتر آمدند، اینها همه چی است؟ دعوت به خود، این با فیلم و تئاتر تفاوتی نمی‌كند، چه اینجا فیلم پخش بكنند چه اینجا این مطالب باشد وقتی كه نیت این باشد مساله همین است، وقتی نیت این باشد تفاوتی نمی‌كند صورت مساله فرق می‌كند خود اصل قضیه تفاوتی ندارد،

 مگر پیغمبر نفرمود: تمام آنچه كه در امت گذشته اتفاق افتاده است طابقُ النَّعلِ بِالنَّعل‌[[6]](#footnote-6) در امت من هم اتفاق خواهد افتاد، دوتا دمپایی كنار هم بگذارید چه فرقی می‌كند؟ هیچ فرقی نمی‌كنند، فقط یكی راست است و یكی چپ، حالا بعضی دمپایی‌ها درست می‌كردند كه چپ و راستش هم یكی بود در سابق، طابق النعل بالنعل یك میل فرق نمی‌كند، انحنا همان است، تدویر همان است شكل همان است، جنس همان است، همه‌اش همان است، وزن همان است، والغُذَّة بالغُذَّة تیرهای كه درست می‌كردند برای اینكه كمان‌دار داشته باشند همه‌ی آنها یكسان است همه‌ی آنها یك اندازه، بطوری كه اگر شما هركدام را بردارید و كنار همدیگر بگذارید تفاوتی برایش قائل نمی‌شوید، حضرت فرمودند: آنچه كه در امَم گذشته اتفاق افتاد همان امتحانات همان فراز و نشیب‌ها همان در امت من اتفاق می‌افتد بعینه، بدون اینكه تفاوت داشته باشد،

 حضرت موسی از دنیا رفت اول كسی كه در مقابل وصی حضرت موسی قد علم كرد زنش بود، ارتشبد فلان ... شروع كرد خلق‌اللَه را جمع كرد، زن حضرت موسی، لابد هم كه یك شبه چندتا درجه گرفت، آنكه پاسبان هم نبود از فردا شد ارتشبد و فرمانده‌ی كل قوای لشكر بنی‌اسرائیل و نمی‌دانیم قبطی‌ها و فلان، حركت، چه كنیم؟ برویم حكومت را از دست وصی حضرت موسی بگیریم، به این طرف و آن طرف نامه‌ها می‌نوشت، با افراد به این طرف و آن طرف، رفتند و آمدند در مقابل وصی حضرت موسی صف‌آرایی كردند، خون‌ها ریخته شد، جنگها انجام شد، بالاخره وصی حضرت موسی غلبه كرد و او را اسیر كردند و آوردند و گفت به حرمت حضرت موسی آزاد هستی و حساب و كتابت با خدا است.

 عین این قضیه بعد از پیغمبر اتفاق افتاد، جناب ارتشبد عائشه! سپهبد هم نه! بالاخره زن رسول خدا را نمی‌شود به این درجات پائین ... نمی‌دانم بالاتر از ارتشبد هم مقامی هست یا نه؟ اطلاع ندارم، جناب حضرت ارتشبد عائشه آمدند اطرافش را گرفتند طلحه و زبیر، آمدند، گفتند: به به نگاه كن از همان چیزی كه می‌ترسیدیم تویش افتادیم، علی آمد شد خلیفه‌ی پیغمبر، همانی كه می‌گفت عثمان را بكشید چون سهمش را از بیت‌المال قطع كرده بود یا كم كرده بود، راه می‌رفت توی مدینه می‌گفت: اقتُلُوا نَعثَلَ فَقَدَ كَفَر او را به یك فرد یهودی لَنگ تشبیه كرده بود، عثمان هم می‌لنگید، می‌گفتند: عثمان لنگ بخاطر همین بود، همان شخص‌

 می‌آید و شروع می‌كند می‌گوید علی بن ابیطالب، عثمان را به قتل رسانده، قتل به تحریك علی بوده، تهمت شروع می‌شود، از راه حق كه نمی‌توانیم بیاییم جلو، از راه صدق كه نمی‌توانیم به جنگ علی برویم، چون علی خودش چیست؟ علی خودش مجسمه‌ی صدق است، صدق كه با صدق نمی‌جنگد، صدق كه با صدق نمی‌جنگد، راستی كه با راستی درنمی‌افتد، صفا كه با صفا مقابله نمی‌كند، باید آن كه می‌خواهد مقابله بكند خلاف باشد، امیرالمؤمنین صدق است پس خلافش باید چی باشد؟ دروغ، این یك معیار است، خلاف صفا باید چی باشد؟ كلك و نفاق، خلاف راستی و درستی باید چی باشد؟ حُقّه، آمدند حقه‌بازی كردند، تهمت زدند به امیرالمومنین كه علی آمده و عثمان را كشته، باید از عثمان خونخواهی كنیم، نامه نوشتند به افراد، این طرف و آن طرف كه مِن عائشه، ام المؤمنین مادر مؤمنین، زوجة رسول اللَه الی فلان، زن پیغمبر دارد نامه می‌نویسد! وقتی نامه به این شخص می‌آمد تكان می‌خورد، زن پیغمبر آمده یك همچنین قضیه‌ای را گفته، آن احمق حالا به جای اینكه بلند شود برود تحقیق كند فورا دلش می‌سوخت و افراد قبیله‌ی خودش را راه می‌انداخت، البته بعضی‌ها بودند كه جواب می‌دادند برو توی خانه‌ات بنشین و صدایت درنیاید ولی بعضی‌ها هم یك چیزیشان می‌شد، بالاخره امیرالمؤمنین است باید اینجا امتحان بشود، همه باید بیایند رو، و همه آنهایی كه ادعا می‌كردند باید بیایند رو، و باید خودشان را نشان بدهند، خدا یك سپبهد عایشه، ببخشید، ارتشبد عایشه را آورد و در آنجا قرار داد و گفت این امتحان من، امتحان من، این علی این هم عایشه این هم امتحان، همه آمدند دو صف شدند، صف دروغ‌گویان، صف حقه‌بازها، صف متوجّهین به دنیا، صف آنهایی كه نفسشان نمی‌توانست علی مرتضی را قبول كند و تحمل كند آمدند در یك صف، و صف افرادی كه آنها البته آنها هم دارای مراتب بودند صف سلمان، سلمان نه چون به رحمت خدا رفته بود، صف عمار و مقداد و حذیفه و حبیب و حجر و ... امثال ذلك و اینها در آن طرف با اختلاف مراتبی كه همه‌ی آنها داشتند آنها هم در یك طرف قرار گرفتند، آمد و جنگ شروع شد و هرچه امیرالمؤمنین سعی كرد جلوی این جنگ را بگیرد، برادر عایشه محمدبن ابی بكر را فرستاد در خیمه‌ی عایشه كه برو نصیحتش كن كه اگر می‌شود برگردد، رفت آمد و او را بیرون كرد و بعد خیلی برخورد كرد و به عائشه گفت: ای كاش از مادرت به دنیا نیامده بودی كه ننگ برای اسلام بشوی و این عار را بر خاندان رسول خدا باقی بگذاری كه مردم ببیند زن پیغمبر كه مشمول آیه: يا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ ... الأحزاب، ٣٢ ای زنهای پیغمبر شما مثل بقیه‌ی نیستید و با بقیه زنها فرق می‌كنید شما به پیغمبر منتسب هستید، فهمیدید كجایید؟ شما زن فلان آدم الوات و اینها كه نیستید، شما زن پیغمبرید وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى‌ الأحزاب، ٣٣ خودتان را بیرون نیاورید، وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَ‌ و در منازل خود بنشینید و حرمت رسول خدا را حفظ كنید، تو حرمت رسول خدا را حفظ كردی؟ اینجا دیگر می‌تواند به برادرش بگوید كه علی عثمان را كشت؟ اینجا دیگر نمی‌تواند بگوید، چون الان برادرش در مقابل اوست، سر آدمهای عوضی و آدمهای نفهم و آدمهای عامی و آدمهایی كه ساده و فلان هستند می‌تواند انسان كلاه بگذارد، ولی سر برادرش را كه دیگر

 نمی‌تواند كلاه بگذارد و بگوید علی كشت، او گفت كه دیگر حل مساله همین است و خلاصه باید علی حكومت و دولت را به ما بدهد! آنجا راستش را به برادرش گفت، امیرالمؤمنین گفت خیلی خب حالا كه اینطور است دیگر چاره نداریم، جنگ شروع شد از طرفین، خلاصه امیرالمؤمنین غلبه كرد و عایشه را اسیر كردند و آوردند پیش امیرالمؤمنین ایشان چه كرد؟ گفت اعدامش كنید؟ دارش بزنید؟ چادر از سرش بردارید تا همه ببینند؟ ببینند این چه كار كرده! اگر ما بودیم این كارها را می‌كردیم! ولی امیرالمؤمنین چه كار كرد؟ یك دفعه یاد پیغمبر افتاد، او به عایشه نگاه نمی‌كند او دارد به پیغمبر نگاه می‌كند او به اینكه عایشه آن كار را كرد نگاه نمی‌كند، این كار را كرد كه كرد، خودش می‌داند و خدای خودش، پیغمبر قضیه‌اش چه می‌شود؟ حرمت پیغمبر قضیه‌اش چه می‌شود؟ مرتبه‌ی پیغمبر مساله‌اش چه می‌شود؟ بین این علی و بین آنهایی كه آمدند بعد از پیغمبر در خانه دخترش را آتش زدند خیلی فرق است، خیلی تفاوت است، خیلی تفاوت است، این علی شایسته‌ی خلافت است، این علی شایسته‌ی حكومت است این علی، امیرالمؤمنین چكار كرد گفت: و اما عایشه فقد ادركها ضعفُ رأی النساء عائشه را ضعف تصمیم زنان، او را به دام انداخت و او را گرفتار كرد، فلها بعدُ ذلك حرمهُ الاولی و الحساب علی اللَه یعفو من یشاء و یعذب من یشاء[[7]](#footnote-7) اصلا وقتی انسان این عبارتها را می‌خواند مو بر بدنش راست می‌شود این مرد كی بود؟ این چی بود؟ در چه افقی؟ می‌گوید این یك كار را كرد، ما را هم به زحمت انداخت، از مؤمنین كشته شدند، از اصحاب خاص امیرالمؤمنین در آن جنگ كشته شدند، تقصیر كی بود؟ تقصیر عائشه بود دیگر، در همان جنگ جمل از اصحاب خاص حضرت در آن جنگ كشته شدند كه خُب نتیجه‌اش هم چی شد؟ نتیجه‌اش صفین شد، ولی امیرالمؤمنین به اینها نگاه نمی‌كند، زخم‌ها كه به تنش خورده، در جنگ كه نان و حلوا خیر نمی‌كنند، یا مثل بعضی‌ها اینجا بنشینند و بگویند موشك بزنید! نه خود امیرالمؤمنین می‌رود در وسط جنگ و از همه‌ی افراد به دشمن نزدیكتر است، حالا بقیه اگر نمی‌روند او نه، او خودش هم شمشیر می‌گرفت و خودش هم سوار می‌شد، سوار بر قاطر هم می‌شد كه نگوید من سوار بر اسب شدم، سوار بر قاطر می‌شد امیرالمؤمنین،

 یك وقتی، یادم آمد این قضیه بد نیست، با مرحوم آقا جایی بودیم، در همان سه سال قبل از فوتشان بود، رفته بودیم بیرون مشهد یكی دو هفته‌ای بیرون مشهد از همین ییلاقات بیرون مشهد چون حال ایشان مناسب نبود و دكترها گفته بودند بایستی یك مدتی در بیرون از مشهد باشند در اخلمد بود، یك شب صحبت این شد و ایشان می‌گفتند علت اینكه امیرالمؤمنین سوار قاطر می‌شد چی بود؟ البته من هم در كتابها خوانده بودم كه آن قاطر خیلی قوی بود، خصوصا آن قاطر با بقیه فرق داشت ایشان فرمودند نه، این برای تواضع بود، كه امیرالمؤمنین كه خلیفه و فرمانده‌ی قوا بود و فرمانده‌ی ارتش بود خود را از بقیه‌ی افراد در سطح پایین‌تر قرار بدهد در میدان، بعد ایشان این جمله را فرمودند: این جدّ ما چه كار بود كه نكرد؟ این جمله، جمله‌ای است كه‌

 انسان بایستی كه در آن فكر كند و بنویسد و قرار بدهد واقعا امیرالمؤمنین چه كار بود كه نكرد؟ چه كاری را زمین گذاشت؟ برای ما كه امروز هزاروچهارصدسال بعد آمده ایم و می‌خواهیم فهم داشته باشیم، می‌خواهیم خر نباشیم، می‌خواهیم الاغ نباشیم، توجه می‌كنید می‌خواهم چه بگویم، خُب باید به چه كسی نگاه كنیم، می‌خواهیم حرّ باشیم، می‌خواهیم آدم باشیم، امیرالمؤمنین در این قضیه چه كرد؟

 در این جنگ جمل آنچه كه در تاریخ نوشتند دهها زخم بر بدن امیرالمؤمنین وارد شد، ننشسته بود عقب، نه، خودش جلو بود، عقب نبود، بفرمائید بروید، نه، خودش جلو بود، دهها زخم بر بدن امیرالمؤمنین وارد شد، حضرت همینطور ایستاده بودند، داشت خون از بدنشان می‌رفت و داشتند عائشه را نگاه می‌كردند، گفتند دیدی چكار كردی؟ نگاه به این طرف بكن نگاه به آن طرف بكن، ببین چه كردی؟ سرش را انداخته بود پایین هیچ نمی‌گفت، بعد حضرت فرمودند: و اما عایشه فقد ادركها ضعفُ رأی النساء خب بالاخره گرفتار شد فلها بعدُ ذلك حرمهُ الاولی و الحساب علی اللَه یعفو من یشاء و یعذب من یشاء همان حرمتی كه در زمان رسول خدا داشت الان هم همان است والحساب علی اللَه حساب كه دست ما نیست این و الحساب علی اللَه بدن انسان را می‌لرزاند اینفلها بعدُ ذلك حرمهُ الاولی خیلی مساله نیست این و الحساب علی اللَه حساب با خداست نه با منِ علی، من وظیفه‌ی خودم را انجام دادم تكلیف خودم را انجام دادم تا اینجا رساندم به من ارتباطی ندارد خدا می‌گوید علی! از عائشه باید بگذری، تمام شد، علی! اینجا مطلب را رساندی جلوتر نباید بروی، علی! به وظیفه‌ی خودت قیام كردی و اقدام كردی، از این به بعد باید مطلب را به ما بسپاری، ما می‌گوییم چی؟ ما می‌گوییم رسول خدا محترم، باید زنش و زوجه‌ی خودش هم همان احترام را داشته باشد حالا آن هر غلطی كرد تو باید بیائی جور دیگری آن را پاسخ بدهی؟ نه، و الحساب علی اللَه یعفو من یشاء و یعذب من یشاء هركه را بخواهد ببخشد وهركه را هم بخواهد عذاب كند. دستور داد بیست نفر زن، نقاب پوش با زی مردانه لباس پوشیدند، یعنی با شمشیر و با نقاب، عائشه هم خبر نداشت، آنها به هیئت مرد درآمدند، مثلا از همان چفیه‌های عربی لابد در آن زمان و اینها بوده و با وضعیت نقاب كه صورتشان معلوم نشود به آن قیافه، حركت كنند عائشه را ببرند از بصره تا مدینه دویست فرسخ كه در طول راه كسی متعرض عائشه نشود، نگفتند خب خودت حالا برو، بلكه محفوظ و معزز عائشه را رساندند تا مدینه، در تمام طول این مسیر هی می‌گفت این هم علی، نگاه كن زن رسول خدا را در میان بیست تا مرد نامحرم سبیل كلفت، گردن كلفت، نامحرم دارد راه می‌اندازد ...، هنوز هم در همان هوی و هوس خودش است، نگاه كن من را با مردها فرستاده! آخر زن پیغمبر را اینجوری می‌فرستند؟ آخر زن پیغمبر محترم نیست؟ معزز نیست؟ تو اگر محترم بودی این بساط را راه می‌انداختی؟ تو اگر برای خودت ارزش قائل بودی این اوضاع را درست می‌كردی؟ وقتی كه به مدینه رسیدند

 یك دفعه نقاب را برداشتند دیدند ا اینها كه سبیل ندارند، اینها ریش ندارند! آنجا هم دفعه‌ی دوم سرش را انداخت پایین‌

 این كار امیرالمؤمنین، این كار آن حضرت، حالا صحبت اینجا بود اگر این سلمان بیاید و یك همچنین مطلبی را به ما بگوید خب یا ما می‌آییم و نفس خود را غلبه می‌دهیم و می‌گوییم تو كافر شدی من درست می‌گوییم، تو مرتد شدی من درست می‌گویم، تو را تكفیر می كنم، حالا گردنش را نمی‌زنی و می‌گویی گردن زدن مسئولیت دارد، تكفیرش كه می‌كنی و تفكیر كردن هم كه راحت است نه مسئولیتی دارد، نه هیچی، فوراً تكفیر می‌كنی، این یك مساله، مطلب دوم اینكه نه! نمی‌توانیم او را انكار كنیم، سلمان است و كاریش هم نمی‌شود كرد نمی‌توانیم بگوییم ... با زهم صد رحمت به این، چون كه نمی‌توانیم بگوییم كه این خلاف كرده است! سلمان است، پیغمبر راجع به او چه گفتند، امیرالمؤمنین راجع به او چه گفتند، احوالش چه حكایت می‌كند، اطوارش چگونه بوده، جایی برای ما نمانده، نمی‌توانیم، چون سالها با او بودیم، روزها و شبها با او بودیم، او را به دیانت و به صداقت و علم و معرفت، در بالاترین مرتبه نشاندیم، حالا یك حرفی زده و ما نمی‌توانیم بفهمیم، حالا از دهنش دررفته، حالا یك چیزیش گرفته كه ما را یك قلقلكی بدهد كه یك همچنین مساله‌ای را مطرح بكند، نمی‌توانیم تكفیرش كنیم این چی می‌شود؟ از آن طرف هم خودمان نمی‌توانیم این مطلب را درك كنیم این كلام او كه صادق است و حرفش درست است می‌آید و پدر ما را درمی‌آورد، چی می‌كند؟ ما را داغون می‌كند، چون نمی‌توانیم ضعف را متوجه او بكنیم خودمان هم كه نمی‌توانیم مطلب را درك بكنیم، این می‌آید چكار می‌كند؟ پس این حرفش یعنی چی؟ پس این مطالبی كه تابحال شنیدم یعنی چی؟ شروع می‌كند با فكر بازی كردن، و سعه و ظرفیت ما به حد هضم مطلب نمی‌رسد خودمان از بین می‌رویم پس لقتله یعنی خودش، نه اینكه لقتله یعنی او را می‌كشد، اگر اباذر بداند كه در قلب ...، ببینید چقدر معنای عجیبی ایشان كردند؟ البته از نظر فنی هم این معنا درست است، از نقطه نظر اصولی و فقهی این درست است نه آن مساله‌ی اول، این كه ایشان می‌فرمایند: این است كه اگر اباذر بداند كه در قلب سلمان چیست، این دانستن لقتله می‌كشدش، نباید بداند، همین كه او بداند كه در قلب سلمان چیست از بین می‌رود، می‌زند به سرش، دیوانه می‌شود، می‌افتد، هزارتا مرض برایش پیدا می‌شود چرا؟ چون به او اعتماد دارد و این اعتماد باعث می‌شود آن خودش از بین برود، یا اعتمادش را از دست می‌دهد و كفّره تكفیرش می‌كند خُب آن دیگر قسم دوم مساله راحت‌تر است.

 آن شخص می‌گفت آقا ما كه در این راه آمدیم افراد متوجه شدند كه ما ارتباط پیدا كردیم، طبعاً حرف می‌زدند، طبعا برای شما خلاصه مطالبی بود، و خب همه‌جا هست، همیشه بوده، در همان زمان بوده نامه‌هایی كه برای ایشان می‌فرستادند، صحبت‌هایی كه می‌كردند و مطالبی كه می‌گفتند چی بوده؟ كسی كه جرات نداشت بیاید از روبرو حرف بزند، نامه می‌نوشت و چه مطالبی را در آنجا مطرح می‌كرد خدا می‌داند. و ما در مقابل اینها مجبوریم جواب بدهیم یا ساكت باشیم یا یك وضعیتی، حالا نظر شما چیست؟ ایشان چی‌

 فرمودند؟ ایشان فرمودند: آقای فلان وقتی كه ما رفتیم برای درس خواندن، این مطالبی را كه گفتند آن موقع بدترش را به ما می‌گفتند، ما را درویش خطاب كردند ما را صوفی خطاب كردند، ما را مخالف و منحرف از اهل بیت خطاب كردند، سلام افراد را از ما قطع كردند، ارتباط افرادی كه با آنها ارتباط داشتیم از ما بریدند، ولی ما یك كار كردیم آقای فلان، ما یك پنبه كردیم توی گوشمان، اصلا نگذاشتیم چیزی به گوشمان برسد تا اینكه بخواهیم حالا راجع به آن فكر كنیم، این می‌شود چی؟ این می‌شود آن حرّیت، این می‌شود آن ریاضت،

 پس ریاضت چیست؟ ریاضت این است كه انسان مسیر را بگیرد نه به این طرف نگاه كند نه به آن طرف نگاه كند، ثنا گفتند او را، یا مذمت كردند او را ...، این می‌شود ریاضت، او را مورد قدردانی و ستایش و حمد و ثنا قرار دادند یا اینكه آمدند گفتند: این كی است؟ این چه است؟ این رفتارش چه است؟ این جور است و اینطور است و اینها یك افكار خاصی برای خودشان دارند و اینها یك جور خاصی برای خودشان هستند و اینها یك مكتب خاصی جدای از بقیه دارند و امثال ذلك از این خزعبلات كه بحمدلله كم هم پیدا نمی‌شود، باید انسان مسیر را مسیر اهل بیت قرار بدهد و از آنجا سرسوزنی تخطی به این طرف و آن طرف نداشته باشد حالا همسایه‌اش پشت سرش حرف می‌زند، آنقدر بزند تا خسته بشود، آنقدر فلان فامیل بیاید بگوید تا خسته بشود، آنقدر گفتند، پشت سر ایشان گفتند، پشت سر بزرگان گفتند، پشت سر مرحوم انصاری رضوان اللَه علیه گفتند، پشت سر مرحوم قاضی، وای وای چه كردند؟ پشت سر آخوند ملاحسینقلی همدانی، مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی، پشت سر مرحوم علامه طباطبایی ... بنده در حضور علامه طباطبایی در یك روز پنج شنبه بودم در قم كه یك نفر برای ایشان نامه‌ای نوشته بود و در آن نامه آنچه كه خودش لایق بود به علامه گفته بود، آن هم از دنیا رفته، یعنی مرده!

 مرحوم آقا را جزو عرفای كذابین در كتابشان آوردند و نویسنده هم هنوز زنده است، مرحوم آقا جزو عارفان كذاب و دروغ‌گو و استادش هم جزو دروغگوها! مرحوم آقایی كه كی بود؟ مرحوم آقایی كه مرحوم آیت اللَه سید احمد خوانساری به من فرمودند، من شهادت می‌دهم كه پدر شما از مفاخر عالم تشیع است، این فرد را جزو عرفای كذابین در كتاب معرفی كردند، حالا بقیه هیچ، بگویند، بگویند، چه اشكالی دارد؟ ریاضت چی است؟ ریاضت این است كه برو در راهت، ببند چشمت را بر این حرفها، ببند گوشت را بر این مسائل، ببند بر آنچه را كه دیگران می‌گویند، مگر راجع به امیرالمؤمنینن نگفتند؟ مگر راجع به امام حسن نگفتند، مگر راجع به امام صادق نگفتند، مگر نگفتند، این همه ما در كتب داریم! راجع به امیرالمؤمنین، چهارصدهزار مثقال نقره داد به ثمرة بن جُندب كه برود بالای منبر بگوید كه علی شقی‌ترین فرد دنیاست و از رسول خدا من شنیدم كه آن آیه‌ای كه آمده‌ وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ‌ البقرة، ٢٠٥ این آیه راجع به علی است مرتیكه رفت بالای منبر جلوی صدها نفر گفت با همین دو گوش خودم و با همین دو چشم خودم شنیدم از لبان رسول خدا كه فرمود این آیه درباره امیرالمؤمنین آمده آن وقت آن آیه‌ای كه‌ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَه‌ البقرة، ٢٠٧ كه در مورد

 امیرالمؤمنین آمده در آن شب لیله‌المبیت كه در فراش پیغمبر خوابیدند، كه می‌خواستند از تعرض مشركین قریش به آن حضرت جلوگیری كنند، این آیه در شأن امیرالمؤمنین آمد، او گفت كه این آیه در شأن ابن ملجم است! چهارصد هزار مثقال، از این پولها خیلی خرج شده، از این مصارف و از این مسائل خیلی خرج شده، درد اینجاست! بطوری كه وقتی امیرالمؤمنین را در محراب شهید كردند مردم شام می‌گفتند مگر علی نماز می‌خواند؟!! آخر این خیلی حرف، حرفِ عجیبی است! چطور می‌شود آخر یك ملت را اینجوری شستشو داد؟ خُب بابا این مغز است توی كله‌اش! نخیر، این كاه است، گچ و كاه و آهن و سیمان است دیگر! چطور علی نماز می‌خواند؟ مگر علی نماز می‌خواند كه او را كشتند؟ كشتن را نمی‌شود انكار كرد بالاخره همه دیدند، اینجور با مردم بازی كردند و با اعتقادات ... سپید را سیاه و سیاه را سپید كردند، برای مردم اینطور نشان دادند اما امیرالمؤمنین چی كار می‌كرد؟ كار خودش را می‌كرد و به راه خودش می‌رفت خُب مطلبی كه به دنبالش بودیم ناتمام ماند و انشاءاللَه تتمه‌اش برای فرصت دیگر و برای جلسه‌ی دیگر.

 ایام ماه محرم است من چند مطلب را بطور اجمال می‌خواستم در جلسه‌ی قبل خدمت رفقا بگویم ولی خُب حال نداشتم و این چند نكته را تذكر بدهم خدمت رفقا كه نسبت به ایام سوگواری محرم و صفر خُب رفقا توجه دارند ولی از باب‌ وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى‌ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ‌ الذاریات، ٥٥ تذكرش ایراد ندارد و انسان خوب است كه بر همان راهی حركت كند كه بزرگان به آن راه رفتند، به آن راه رفتند و رسیدند نه اینكه فقط رفتند، ما رفتیم و رسیدیم، در ایام محرم و صفر بطور كلی دأب و دِیدَن عرفای الهی و عرفاءباللَه و اولیاءالهی نه بر بزرگداشت این مساله‌ی محرم و صفر و نه بر احیاء شعائر بوده، بلكه نظر عرفاء الهی بر مساله‌ی سیدالشهداء نظر، نظرِ غنیمت بود، یعنی چی؟ یعنی همانطوری كه در ماه رجب خدا سفره‌ای گسترده، در ماه رمضان سفره‌ای گسترده و دعوت كرده، اصلا این قضیه‌ی سیدالشهداء یك مساله‌ای بود كه باید افراد بیایند و بقاپند و توشه‌ی خودشان را بگیرند و آن تحول و دگرگونی كه در اوقات عادی برای انسان پیدا نمی‌شود در این زمان آن را انجام بدهند، خیلی عجیب است! این قضیه‌ی سیدالشهداء مساله‌ی عادی نیست و به عنوان یك كار روزمره و عادت و مثلا احیاء شعائر انسان نباید به آن نگاه كند، باید خودش را در این قضیه‌ی عاشورا بیاندازد، باید خودش را در این مساله قرار بدهد، آن مقداری كه می‌تواند، هرچقدر فكرش می‌رسد، هرچقدر از نظر باطنی می‌تواند در این مساله مایه بگذارد، به عنوان اینكه در روضه‌ی سیدالشهداء شركت كنم ثواب ببرم نرویم! ثواب بهمان می‌دهند ولی كم می‌دهند، بعنوان اینكه بالاخره این شعائر حفظ بشود به این منوال نرویم! خوب است ولی مال عوام است، به این عنوان كه در این مجلس امام حسین فرض بكنید كه حال آدم عوض می‌شود و حال و هوا فرق می‌كند نرویم! نه! بلكه به این عنوان برویم كه ما در این مجلس می‌خواهیم خودمان را در كنار سیدالشهداء قرار بدهیم، اصلا ما می‌خواهیم بشویم جزو آن افرادی كه آن شب، شب عاشورا ماندند زیر خیمه، ما خودمان را ...، با این نیت برویم نه با نیت اینكه یك مجلسی بپا كردیم، نه با این نیت كه برویم ثواب ببریم، نه با این كه برویم احیاء شعائر بشود، درست است. ولی ...

 ائمه علیهم‌السلام فرمودند باید ذكر ما حفظ بشود ولی چطوری ذكر حفظ بشود؟ با تغییر حال تو ذكر ما حفظ می‌شود، نه اینكه رفتن و داد و بیداد كردن.

 من حال مرحوم والد و بزرگان را می‌دیدم كه ...، همین‌هایی كه نوشتند و می‌گویند این اولیاءخدا ارتباطی با ائمه ندارند بیایند این را از من بشنوند، هر روز دههِ عاشورا كه می‌شد مرحوم آقای حداد به افراد آنجا می‌گفتند كه زیارت عاشورا بخوانید بعد از نماز صبح، می‌گفتند زیارت عاشورا بخوانید، حال مرحوم حداد را كه من می دیدم در موقع نماز و در موقع تشهد و در موقع ... چون ایشان هر روز بعداز نماز صبح سوره‌ی یاسین را می‌خواندند بعد تعقیبات و دیگر سجاده‌شان را جمع می‌كردند هر روز سوره‌ی یاسین را می‌خواندند حالشان در موقع نماز و در موقع سوره‌ی یاسین یك جوری بود ولی وقتی كه زیارت عاشورا خوانده می‌شد ما می‌دیدیم یك جور دیگر شده، خودش را ایشان اصلا در كربلا می‌گذاشت، در آن واقعه قرار می‌داد، معلوم بود، از وَجَنات معلوم بود، نه اینكه فقط گریه بكند و ناراحتی و ... ایشان در روح مجرد این مسائل را ذكر كردند احساس می‌كردیم الان خودش را در كنار سیدالشهداء قرار داده و انگار دارد اصلا در حضور حضرت زیارت عاشورا خوانده می‌شود یعنی در همانجا دارد این مساله انجام می‌شود، مرحوم آقا یك چیزی می‌فرمودند، این را هم از من بشنوید، ایشان می‌فرمودند كه ما نه تنها این مساله را در آن زمان احساس می‌كردیم بلكه با مرحوم آقای حداد می‌رفتیم برای زیارت سیدالشهداء چند نفر بودیم، می‌رفتیم زیارت، روزها هم می‌رفتیم زیارت، وقتی كه می‌رفتیم وارد حرم كه می‌شدیم ایشان به یكی از همان افرادی كه در آنجا بودند می‌گفتند زیارت‌نامه بخوان ایشان می‌گفتند وقتی كه او زیارت‌نامه می‌خواند برای ما حالی دست می‌داد كه اگر اشتباهاً در اعراب، فتحه را ضمه می‌خواند ما قادر بر اینكه درست بگوییم نداشتیم یعنی حالی برای ما پیدا می‌شد كه غیر از سیدالشهداء دیگر نبود، حقیقتی دیگر وجود نداشت، اینجور باید برویم به زیارت سیدالشهداء، اینجور باید باشد، این خیلی مساله مسالهِ بالایی است، این كه من گفتم خدمتتان بروید درآن فكر كنید، اینجور باید در مجلس سیدالشهداء برویم، سیدالشهداء در مجالس عزایش حضور دارد، البته نه در آنجایی كه فقط شعبده‌بازیی و تظاهر است، نه، آنجا نه‌تنها پایش را نمی‌گذارد بلكه بری است از آن مسائل، آن مجلسی كه روی اخلاص باشد، آن مجلسی كه برای سیدالشهداء برپا بشود نه برای ریا و تظاهر، در مجلس ریا و تظاهر سیدالشهداء و حضرت ابوالفضل پایشان را نمی‌گذارند، آن مجلسی كه اخلاص در آن باشد، اول اخلاصمان را درست كنیم، صفای خودمان را درست كنیم، خودمان را با این وضعیت بسنجیم، با این موقعیت بسنجیم، آن وقت خواهیم دید، وقتی كه روضه‌ی سیدالشهداء گوش می‌دهیم برویم در مغزش كه چه است قضیه؟ آیا ما هم بودیم همین كار را می‌كردیم؟ آیا اگر ما هم آنجا بودیم در همین وضعیت بودیم؟ یا اگر خودمان را نمی‌بینیم از حضرت تقاضا كنیم، درخواست كنیم، دعا كنیم، طلب كنیم كه دست بگیرد، دستگیری كند، دست ما را بگیرد، به جای داد زدن و بیداد كردن و نعره‌كشیدن، به جای آن به مفاهیم روضه‌ای كه گفته‌

 می‌شود و مطالبی كه گفته می‌شود گوش بدهیم اگر گریه‌ای بر ما می‌آید گریه را بكنیم جلوی گریه را نگیریم، باید گریه بشود ولی داد زدن چرا؟ فیلم بازی‌كردن چرا؟ مجلس را از آن حال و هوا انداختن چرا؟ امام صادق علیه‌السلام كه می‌فرماید: خدایا به این ناله‌ها و فریادهایی كه در عزای مصیبت من است رحم كن، نه فریاد تصنعی و تظاهر و نشان دادن به این و آن، كه ببین من چقدر داد می‌كشم، آن فریادی كه بی‌اختیار از دل برآید، خب بله، خب آن چه اشكال دارد؟ آن ناله‌ای كه بی‌اختیار از دل دربیاید، نه آن‌طوری داد بزنم كه سقف بیاید پائین، نه، آن فایده ندارد، آن حال مجلس را می‌گیرد، صفای مجلس را می‌گیرد، روحانیت مجلس را می‌گیرد و تبدیل به یك تظاهر و یك صحنه می‌كند. هم آن كسی كه ذاكر است باید برود آن حال و هوای سیدالشهداء را بگوید، صحبت‌هایی كه در آن قضیه شده، نه فقط اینكه زخم خورد و افتاد زمین و ... نه این فایده ندارد، مطالبی كه گفته شده، اطوار آن حضرت، رفتار آن حضرت، سخنان آن حضرت، ظرائفی كه در اینجا وجود دارد كه پرداختن به آن یكی از ظرائف است كه انسان را متوجه آن حال و هوا می‌كند، و الا خُب بله، تیر خورد و شمشیر خورد و افتاد، نهایتش این است است دیگر، این كه چگونه بوده و چه وضعی داشته، این مساله مهم است.

 مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه ایشان می‌فرمودند، خودم این را از مرحوم آقای حداد شنیدم، وجب به وجب در صحن سیدالشهداء من خوابیده ام در همین صحن، برای چی؟ چون كار دارد با امام حسین، كار دارد، مثل ما كه بیكار نیست، كار دارد با او سر و سرّ دارد، با او صحبت دارد، با او رفت و آمد دارد، در تعامل است، می‌خواهد بهره بگیرد، می‌خواهد نیاز خودش را در اینجا زمین بگذارد، می‌گوید من نیاز ندارم برم فلان جا بخوابم، من می‌آیم روی این سنگها می‌خوابم، هان! می‌فهمید یك چیزهایی ایشان، كه این كارها را انجام می‌داد.

 پس بنابراین روضه‌ی سیدالشهداء باید روضه‌ی با فهم باشد و با ادراك باشد این جلسات روضه نباید در آنها اختلاف باشد بعضی‌ها هستند در جلسات دو قسم می نشینند، یك عده‌ی خاص می‌نشینند دور، یك عده هم این وسط، آنها بلند می‌شوند سینه می‌زنند اینها همینطوری نشسته اند، جلسه امام حسین یكنواخت باشد، اگر همه هستند همه‌ی افراد بیایند، چه اشكال دارد آنها هم پیش شما بنشینند؟ چه اشكال دارد همه یك جور بنشینند؟ مگر اینها خونشان فرق می‌كند؟ اگر همه برای روضه بلند می‌شوند، همه باید بلند شوند، نه اینكه یك عده بلند شوند یك عده بنشینند، این دو قسم كردن اهانت به مجلس سیدالشهداء است، این صحیح نیست همه روی زمین باید بنشینند یا همه باید موقع سینه زدن بلند شوند و اگر كسی معمم است بیاید بنشیند، الان در همین جلسه كه ما داریم فضلا و بزرگان این‌ها را شما نگاه بكنید این ها اینقدری كه در خود این مجلس نشسته اند اینقدر در این دور ننشسته اند، مرحوم آقا می‌فرمودند فرق بین مجلس ما و مجلس بقیه این است كه در این مجلس بین معمم و غیرمعمم فرقی نیست، جا بود می‌نشینند نبود وسط می‌نشینند، ما با ایشان می‌رفتیم در مجالس ختم، یك دفعه خودم یادم است رفتیم مجلس ختم مرحوم آقای حكیم در بازار طهران همان مسجد

 جامع است؟ جمعه است؟ (نمی‌دانم) رفتیم در آنجا، وقتی كه وارد شدیم جا نبود ایشان رفتند وسط، دو نفر معمم، پدر و پسر رفتیم آن وسط نشستیم، یك نفر از آن آقایان هم نگفت بفرمائید، اینجا! یك نفر نگفت! ایشان نشستند و بعد هم بلند شدیم رفتیم، خب حالا بنده به من بربخورد؟ حتما باید بیایم كنار و بایستم و اینقدر صبر كم تا اینكه جمع بشوند مچاله بشوند و ... این حرفها را نداریم، اینها چیست؟ اینها از حال آدم می‌گیرد از آن نیت آدم می‌گیرد، از آن مرتبه‌ای كه باید در آن مرتبه باشد كم می‌كند، می‌آورد پائین تبدیل به یك حركات ظاهر می‌كند، تبدیل به عادت می‌كند و تبدیل به یك حركات ظاهر و نمایشی می كند.

 این دستجاتی كه بیرون می‌آید، موسیقی زدن حرام است در دستجات طبل و موسیقی و شیپور و ...، همه‌ی اینها و تمام اینها بر خلاف رضای الهی است و مخالف با رضای سیدالشهداء علیه السلام است طبل و شیپور زدن و اینها چیست؟ ما از این چیزها نداریم، دستجات باید بیایند بیرون، سینه‌زنی و زنجیر زدن اشكال ندارد، هیچ اشكال ندارد، اینها بیایند یا اینكه اصلا نه سینه بزنند نه زنجیر، حركت بكنند و در اینجا شعارهایی بدهند و شعارهای مُحیی بدهند، آزادی بدهند شعارهای واقعی بدهند نه شعارهای كه فرض بكنید كه اینها چندان معنا ندارد، نوحه‌هایی كه خوانده می‌شود، نوحه‌هایی باشد كه هدف حضرت را بیان كند، مكتب حضرت را بخواهد بیان كند، زیر و رو كند انسان را، حال و هوای انسان را عوض بكند، اینها باید گفته بشود، نه اینكه نمی‌دانم زینب بی‌چادر آمد بیرون ... این حرفها چی است؟ این نوحه‌ها چیست؟ نوحه‌هایی باید گفته بشود كه آن شخصیت حضرت و مكتب حضرت و مرام حضرت را بیان بكند و چه خوب است كه آن كلماتی كه از آن حضرت در تابلوها است همان‌ها تبدیل به نوحه بشود و تبدیل به شعار بشود. اگر انسان بخواهد در این تظاهرات به عزاداری سیدالشهداء در این مرتبه بماند، مانده و نیامده بالا، خودش را در آنجا قفل كرده، خودش را در همان‌جا بسته، ولی اگر نه! این مطالب را كنار بگذارد، بداند كه كلمات بزرگان و كلمات ائمه، مثل كلمات ما نیست، صحبت ائمه مثل صحبت ما نیست، آن از نفس قدسی تنازل پیدا كرده و در نفس امام قرار گرفته، آن صحبت را در اختیار ما گذاشته اند حالا همان را انسان بیاید تبدیل به شعار كند چقدر فرق است تا اینكه بیاید از جملات بیهوده و جملات در سطح پایین و بیشتر احساسی تا عقلانی و فهمی و ادراكی بیایید این مسائل را مطرح كند؟

 علی كل حال بسیار محترم است و بسیار معزز است كسی كه وارد روضه‌ی امام حسین می‌شود باید با وضو وارد بشود، بهترین لباس را باید بپوشد حمام برود و خود را تنظیف كند و با لباس تمیز با لباس تمیز بیاید، نه لباسی كه موجب اشمئزاز و آزار و اذیت دیگران است باید با لباس تمیزی كه همان روز یا روز قبل آن لباس شسته شده است بیاید و در روضه شركت كند و این را هم رفقا بدانند آن تاثیری كه جلسات در بین‌الطلوعین دارد آن تاثیر در اوقات دیگر كمتر است نمی‌گوییم نیست و نمی‌گویم كه در ساعات دیگر مثل شب یا عصر جلسه نباشد، نه، اشكال ندارد، جلسه باشد هیچ اشكالی ندارد و خُب كسانی ممكن است نتوانند

 صبح بروند شب یا عصری یك جلسه پیدا می‌كنند مثلا تكیه‌ای در آنجا هست احساس خلوصی می‌كنند بالاخره اسم سیدالشهداء است می‌روند ولی مرحوم آقا می‌فرمودند قدر جلسات صبح و بین‌الطلوعین را بدانید آن تأثیرِ در جلسه‌ی بین‌الطلوعین، تاثیرش بسیار بسیار بالاتر است و خصوصا اینكه انسان متوجه بشود رزقی را كه ملائكه در آن روز برای انسان رزق معنوی می‌نویسند در بین الطلوعین است.

 مرحوم آقای حداد به ما می‌فرمودند كه روزی معنوی هر روز را ملائكه در بین‌الطلوعین می‌نویسند، لذا وقتی می‌گویند بین‌الطلوعین بیدار باشید برای این است، كسی كه بین‌الطلوعین خواب است آن روز رزق ندارد نماز می‌خواند بدون رزق، قرآن هم اگر بخواند رزق ندارد، فایده‌ای ندارد، می‌شود خالی، ولی بین الطلوعین اگر بیدار باشد، بین الطلوعین متوجه باشد، نماز آن روزش فرق می‌كند قرآنش فرق می‌كند دعایش فرق می‌كند، زیارتش فرق می‌كند اینها همه چی؟ اینها همه تفاوتها هستند. علی كل حال این دوماه بسیار محترم است در این دو ماه رفقا آجیل و شیرینی را از خانه بیرون ببرند، اگر مهمان می‌آید فقط میوه بیاورند و اینها را برای بعد از ماه صفر قرار بدهند. در منزل شعائر سیدالشهداء را باید به پا بداریم، عزاداری، زدن سیاهی‌ها و پرچم سیاه و كتیبه‌های سیاه، باید باشد تا نشان بدهد كه شیعه‌ی امیرالمؤمنین در این ایام وضعیتش فرق می‌كند نمی‌گوییم تمام منزل را سیاه‌پوش كنید، كه بچه‌ها بترسند، كه آن هم غلط است هرچیزی حدی دارد ولی به این مقدار كه نشان بدهد كه این مساله و موقعیت فرق می‌كند و حال و هوای منزل هم تغییر خواهد كرد و سعی بشود كه از اشعار و اذكار و نوشته‌ها و بیانات خود سیدالشهداء در آنجا باشد از رنگارنگی و رنگ‌آمیزی و ... یك چیزهایی هم درآمده اخیرا، یك كتیبه‌های كه اصلا هیچ تناسبی با مصیبت و اینها ندارد هزارجور رنگ است، نه، اینها هم چندان لطفی ندارد و بلكه اصلا شاید خودش یك رادعی باشد و ذهن را متوجه خود كند، نه! خیلی ساده و خیلی تمیز و مرتب باشد و این هم بسیار بسیار مناسب است علی كل حال این مطالبی بود كه شاید هم بعضی مسائل دیگر باشد كه انشاءاللَه دوستان در فرصت‌های مناسب اینها را خدمت رفقا بیان می‌كنند انشاءاللَه امیدواریم كه خداوند توفیق بدهد هرچه بیشتر از فیوضات این ایام بهره‌مند بشویم و نسبت به میزان فهم و ادراكی كه به خاندان عصمت و طهارت داریم، خداوند فهم ما را بالاتر ببرد و ادراك ما را بیشتر كند و بر توفیقات ما نسبت به انجام و اتیان آنچه كه مورد تكلیف است بیافزاید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. جامع الأخبار (للشعيرى)، ص ١١١ [↑](#footnote-ref-1)
2. الكافى، ج ٣، ص ٢٦٥. [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافى، ج ١، ص ٤٢٤ [↑](#footnote-ref-3)
4. مشارق أنوار اليقين فى أسرار أميرالمؤمنين عليه السلام، ص ٣٠٧؛ الكافى، ج ١، ص ٤٠١. [↑](#footnote-ref-4)
5. نهج البلاغة (عبده)، ج ٣، ص ٥٠. [↑](#footnote-ref-5)
6. عيون أخبار الرضا عليه السلام (ترجمه غفارى)، ج ٢، ص ٤٨٤. [↑](#footnote-ref-6)
7. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسى)، ج ١، ص ١٦٩ (با مقدارى اختلاف). [↑](#footnote-ref-7)